

گل افشان

گل افشان و گذاری در روستای گل افشان قائم شهر

علی اکبر قائمی گل افشانی

سرشناسه : فاسمی گل افشانی، علی اکبر، ۱۳۵۶ -
 عنوان و نام پندآور : گل افشان: گشت و گذاری در روستای گل افشان قائم شهر/ علی اکبر فاسمی گل افشانی.
 مشخصات نشر : تهران: رسالتش نهن، ۱۳۹۲.
 مشخصات ظاهری : ۲۰۰ص.
 یک : 978-600-6826-70-7
 وضعیت فهرست نویسی : فیا
 یادداشت : کتابنامه.
 کلمات دیگر : گشت و گذاری در روستای گل افشان قائم شهر.
 موضوع : گل افشان
 رده بندی کنگره : DSR۲۱۱۷/۷۲.۳۲ ۱۳۹۲
 رده بندی دیو : ۹۵۵/۳۲
 شماره کتابشناسی : ۳۳۶-۷۶



تهران. بهار شمالی. کوچه شکبیا. پلاک ۷. واحد ۲
 تلفن: ۰۹۱۳۱۳۰۹۱۳۱. تلفکس: ۰۲۰۳۰۵۳۶. Email: rasanesh.pub@gmail.com

گل افشان

گشت و گذاری در روستای گل افشان قائم شهر

علی اکبر فاسمی گل افشانی

طرح جلد: علیرضا علی نژاد
 صفحه آرایی: خدیجه نامدار جویباری

لینتوگرافی: فیلم گرافیک

چاپ: متین

صحافی: صداقت

چاپ اول، تهران، ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۷-۷-۶۸۲۶-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۱۱.....	درآمد.....
۱۵.....	روای سبز گل افشان سفر کنم.....
۱۷.....	گلستان در آینه آثار دیگران.....
۲۱.....	بخت گل افشان.....
۲۳.....	تبار شمس گل افشان ها.....
۲۷.....	ما یکی رویم از دوستان.....
۳۱.....	همسایگی با گل.....
۳۵.....	ارتباط گل افشانی ها، روانهای مسایه.....
۳۷.....	محله های گل افشان.....
۳۹.....	اهل دل را بوی جان می آید از نامم هنوز.....
۴۴.....	امامزاده ها در گل افشان.....
۴۷.....	سقايفار گل افشان.....
۴۹.....	حمام گل افشان.....
۵۱.....	در کلبه ما رونق اگر نیست، صفا هست.....
۵۳.....	شب نشینان را چراغ از پرتو روی شماست.....
۵۵.....	آب آبادانی است.....
۵۷.....	بابا نان داد.....
۵۹.....	ب مثل برکت، ب مثل برنج.....
۶۰.....	کرم کوچک ابریشم.....
۶۱.....	کار شب پا.....
۶۴.....	ای دوست شکر بهتر یا آن که شکر سازد.....
۶۵.....	به شیرینی عسل.....
۶۶.....	خوشا دردی که درمانش تو باشی.....
۶۹.....	باورهای مردم گل افشان.....
۷۷.....	از گل افشان تا به شهر.....
۷۹.....	می روی و گریه می آید مرا.....
۸۱.....	باز این چه شورش است که در خلق عالم است.....

- ۸۴..... ای صبح تیره رو به چه رو می‌شوی سپید!
- ۸۶..... شام غریبان است.....
- ۸۷..... آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است.....
- ۸۹..... سحرخوان گل افشان.....
- ۹۱..... زمین‌های وقفی گل افشان.....
- ۹۳..... بانگ چاووش.....
- ۹۵..... جن عروسی در گل افشان.....
- ۹۷..... رزم نرمک می‌رسد اینک بهار.....
- ۹۹..... فرشته‌ای به نام مادر.....
- ۱۰۱..... برگ سحر.....
- ۱۰۲..... بلبل زرد برزیدنی سخت.....
- ۱۰۳..... کدخدای گل افشان.....
- ۱۰۶..... چوب‌داران گل افشان.....
- ۱۰۷..... مغازه‌داران گل افشان.....
- ۱۰۹..... سپاه دانش در گل افشان.....
- ۱۱۱..... فرآش باد صبا.....
- ۱۱۲..... خدمات خاندان عبدالله‌پور املاکی، گل‌شانی‌ها.....
- ۱۱۴..... یاران دبستانی من.....
- ۱۱۷..... ساده‌دلان به بهشت می‌روند.....
- ۱۲۱..... اسرار ازل را نه تو دانی و نه من.....
- ۱۲۴..... ما همه فانی و بقا بس تو راست.....
- ۱۲۸..... برگ عیشی به گور خویش فرست.....
- ۱۳۰..... پدر مُرده را سایه بر سر فکن.....
- ۱۳۳..... نارسیده ترنج.....
- ۱۳۵..... این کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را.....
- ۱۳۹..... پیر میخانه عشق.....
- ۱۴۱..... بالا بلند سبز پوش.....
- ۱۴۴..... بزرگ مکتب‌دار گل افشان.....
- ۱۴۶..... مرد نکو نام نمیرد هرگز.....
- ۱۴۷..... آخرین منزل هستی، این است.....
- ۱۴۸..... چو ایران نباشد تن من مباد.....
- ۱۵۰..... روحانیان گل افشان.....

گشت و گذاری در روستای گل افشان قائم شهر • ۹

- ۱۵۳..... که هر کس عشق ورزد عاقبت محمود می‌باشد.....
- ۱۵۵..... هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق.....
- ۱۵۷..... سایه خورشید سواران طلب.....
- ۱۵۸..... اسحاق کجا رفت؟.....
- ۱۶۰..... خدا کشتی آن جا که خواهد برد.....
- ۱۶۱..... اسطوره نظم و انضباط.....
- ۱۶۳..... آراسه به چندین هنر.....
- ۱۶۴..... نعل حاجی گل بابا.....
- ۱۶۶..... فرزندان ابوالقاسم.....
- ۱۶۹..... بی‌مردم به مخفی که در آیین عشق.....
- ۱۷۱..... مشهور غلام پلنگ.....
- ۱۷۲..... وقتی بری، او.....
- ۱۷۳..... حاجی ننه‌مار، بی‌ماری.....
- ۱۷۵..... ترُّب بازار شیرین.....
- ۱۷۷..... به یاد روی شیرین.....
- ۱۷۹..... پزشک دهکده.....
- ۱۸۰..... شام آخر پدر بزرگ.....
- ۱۸۱..... حکایت درخت انجیر.....
- ۱۸۴..... خدا انسان به قدرت آفریده است.....
- ۱۸۶..... عشق را پروانه باید.....
- ۱۸۸..... همدم جنگل.....
- ۱۸۹..... مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو.....
- ۱۹۱..... من ندانم به نگاه تو چه رازی است نهان.....
- ۱۹۲..... یکی را نان جو آلوده در خون.....
- ۱۹۴..... ما نیز یکی باشیم از جمله قربان‌ها.....
- ۱۹۷..... فهرست منابع و سرچشمه‌ها.....

پیش درآمد

بیا تا گل بر افشانیم و می سفر اندازیم
قد بر سقف بکشیم و طرحی نو در اندازیم

«حافظ»

کسانی که با من اندک آشنایی دارند، می دانند که چقدر زادگاهم گل افشان (روستایی در جنوب شرقی شهرستان قائم شهر) دوست دارم و به آن عشق می ورزم. بیش تر دوستان و همکاران، مرا با عنوان گل افشان خطاب می کنند، بدون آن که نام خانوادگی مرا (قاسمی) بر زبان بیاورند. هرگز که به گل افشان می روم، فکر می کنم، اولین بار است که گل افشان را می بینم.

بیش تر پیرمردها و پیر زنان گل افشان با من دوست و صمیمی هستند. وقتی مرا می بینند، سفره دل خود را می گشایند و کلی با من درد دل می کنند. هر جا رفتم، گفتم که گل افشانی هستم. عشق بازی می کنم با نام او. گل افشان برای من مثل بخارا است برای امیر سامانی که در چهار مقاله نظامی عروضی حکایت بوی جوی مولیان او آمده است.

در خرداد ۱۳۸۹ از طرف دانشگاه ملی تاجیکستان برای سخنرانی در کنفرانس بین‌المللی ارزش‌های ادبی ادبیات تاجیک (با موضوع سیمای حافظ شیرازی در آینه شعر لایق شیرعلی) به کشور تاجیکستان دعوت شدم. وقتی پشت تریبون (به قول تاجیکان: برآمدگاه) قرار گرفتم، به مزاح گفتم: هم حافظ و هم لایق شیرعلی برای گل افشان من شعر سرودند:

بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

بق شعر علی:

تو گل شکر نهایی، همه بی خزان بمانی
تو بهار گل فشانی، همه گل افشان بمانی
همه استادان سخنرانی تاجیک با شنیدن این سخن برای گل افشانم دست زدند (به قول خودشان: کوی کردند).
زمانی در دهلی پروفیسور شمس الدین قاسمی (استاد زبان فارسی دانشگاه دهلی) را دیدم. به مزاح گفتم: استاد، می‌دانم فرق میان من و شما چیست؟ کلی فکر کرد و گفت: نمی‌دانم. گفتم: من گل افشانی هستم ولی شما گل افشانی نیستید. تنها، قاسمی هستید. کلی خندیدیم.
همیشه دلم تنگ گل افشان است. روزی به آن‌ها می‌گویم که بدنم در گل افشان به خاک سپرده شود:

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

«سعدی»

کتاب «گل افشان» بیش از هشتاد مقاله و یادداشت کوتاه و بلند را درباره گل افشان و گل افشانی‌ها در بر دارد. این کتاب را با این بهانه نوشتم تا یادم

نرود گل افشانی هستیم. در این کتاب به بهانه‌های مختلف از کسانی سخن به میان آمد که دیر زمانی است، روی در نقاب خاک کشیدند. خداوند همه آن درگذشتگان را بیامرزد.

در این مدت که به نوشتن این کتاب مشغول بودم، با شخصیت‌های آن زمانی کردم. آن‌ها بارها به خواب من آمدند. روان شاد حاجی محمد باقر کیانی و عزیزم روان شاد قدمعلی قاسمی را در خواب دیدم. مادرم هم خواب دید که من در بیمارستان بستری هستم و روان شاد خان آقا صفری و همسرش روان شاد منم. رفیق شرمحمدی به بیمارپرسی آمدند. فکر می‌کنم این کتاب باعث شادی روی گشته است.

به هیچ وجه ادعا ندارم که کتاب بی نقص است ولی این ادعا را دارم جمله جمله آن را با عشق و محبت به گل افشان و گل افشانی‌ها نوشتم. اگر بقا وفا بکند و لطف خداوند یار شود بر آیات کتاب‌های دیگری باز در حوزه گل افشان‌شناسی خواهم نوشت.

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت

در بند آن مباش که برون نمانده است

«صائب تبریزی»

در پایان از همه کسانی که به کنجکاوی‌های من روی جبینشان می‌دادند، به ویژه پدرم جناب حاجی حبیب‌الله قاسمی گل افشانی و مادرم سید خانم حاجی پروانه صالحی گل افشانی بی‌نهایت سپاس‌گزاری می‌کنم. از همسرم سید کلیمه سیده راضیه صالح‌نژاد امری که هم‌دل و همراه با من به گل افشان می‌اندیشم و تمام نوشته‌های مرا نقادانه و موشکافانه می‌خواند، نیز قدردانی می‌کنم.

از همکار فرزانه‌ام جناب دکتر زین‌العابدین درگاهی و از دوست وفادارم جناب رضا غفاری گل افشانی و نیز مدیر فرهیخته انتشارات رسانش نوین

جناب محسن علی‌نژاد قمی و صفحه‌آرای کتاب سرکار خانم خدیجه نامدار
جویباری سپاسگزاری می‌کنم.

غرض نقشی است کز ما باز ماند
که هستی را نمی‌بینم بقایی
مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت
کند در کار درویشان دعایی
«سعدی»

سرسبز و گل افشان باشید
علی اکبر قاسمی گل افشانی
پاییز ۱۳۹۲ شمسی
ghasemigolafshani@yahoo.com

تا روستای سبزِ گل‌افشان سفر کنم

بگذار رو به سوی بهاران سفر کنم
یوسف شوم دوباره به کنعان سفر کنم
بگذار حسّ تازه بگیرم از آفتاب
از سایه‌های سرد و پریشان سفر کنم
ما بعد از دل این باغ بگذرم
آن سوتر از خیال درختان سفر کنم
با ماهتاب دهی به چه در این دیار
تا روستای سبزِ گل‌افشان سفر کنم

(مبشر، ۱۳۹۰: ۹۸)

قائم‌شهر یکی از شهرهای مرکزی استان مازندران است و جمنان (چمنو) از محله‌های قدیمی آن. وقتی از جمنان قائم‌شهر عبور کردید، وارد منطقهٔ بیشه‌سر می‌شوید. آهنگرکلا را که پیش از آن گذشتید، روستایی سرسبز به استقبالتان می‌آید که به آن گل‌افشان می‌گویند. گل‌افشان در جنوب شرقی قائم‌شهر جلوه‌گری می‌کند. گل‌افشان زادگاه مردان و زنانی است که به ایمان و پاک‌دینی و تقوی و مهربانی و کار و تلاش معروفند. گل‌افشان می‌سحرخیزند و از بام تا شام در مزارع برای به‌دست آوردن لقمهٔ حلال به‌تلاش می‌نویسند. گل‌افشانی‌ها یاد گرفته‌اند که زندگی؛ یعنی، حرکت، تلاش و کوشش، تپش و تپل و بی‌کاری برابر است با مرگ:

موجیم که آسودگی ما عدم ماست

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم

(کلیم کاشانی، ۱۳۸۷: ۵۵۵)

گل افشانی‌ها یاد گرفته‌اند، برای سربلندی کشور و حفظ عزت نفس و آبرو تا جان در بدن دارند، باید کار و فعالیت کنند حتی اگر فرزند میراث‌خوری هم نداشته باشند: دست طمع چو پیش کسان کرده‌ای دراز

بل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش

(نظیری، ۱۳۷۹: ۲۱۰)

یکی از ویژگی‌های بارز گل افشانی‌ها مهربانی آن‌هاست؛ در شادی‌ها و غم‌ها یثیبیان یکدیگر هستند و با تمام وجود به این گفتهٔ جهانی سعدی باور دارند که: بنی آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش زیک گوهرند

پس کسی که درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز مصیبت بگریان بی‌غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

(سعدی، ۱۳۷۶: ۳۵)

وقتی یک گل افشانی در بیمارستان بستری می‌شود، هر گل افشانی که این خبر را می‌شنود، بدون تردید به عیددت او می‌رود. اگر پیرمرد یا پیرزن گل افشانی دار دنیا را وداع گفته باشد، گل افشانی شکوه هر چه تمام‌تر در تشییع جنازهٔ او شرکت می‌کنند. من در شهرها و قریه‌ها هم تابوتی بر روی دست اندکی از مردم روان است، به یاد گل افشان می‌افتد که هر گل افشان بود، سیلی از مردم برای همدری با خانوادهٔ مصیبت دید به آن می‌زدند. امروزه در شهرهای بزرگ برادر به مکه می‌رود، آن برادر دیگر عیب ندارد. ولی در گل افشان مردم می‌خواهند به مشهد بروند، بانگ چاووش می‌شنود. یادم هست پدرم به زیارت امام‌زاده عبدالحق زیرآب رفته بود، شب هم می‌گفتان به خانهٔ ما برای دیدن پدرم آمدند.

گل افشان؛ یعنی، عشق. گل افشان؛ یعنی، صفا و صمیمیت. گل افشان؛ یعنی، هزار هزار سبد عاطفه و احساس. به راستی که نام گل افشان برازندهٔ زادگاه مردم با صفای آن است.